

نگرشی بر «بغی» در فقه شیعه اثنی عشری

سید محمد موسوی بجنوردی^۱

انسیه عاصم نخجوانی^۲

چکیده

عنصر مادی جرم سیاسی سوء نیت ندارد بلکه سوء ادراک دارد. بغی به معنای ظلم می‌باشد. بغی در شریعت اسلام می‌تواند جرم سیاسی محسوب گردد. عامل بغی به خیال خودش حسن نیت دارد و خدمت به جامعه می‌کند، اما در ادراکش اشتباه می‌کند. فقهای بزرگ شیعه غالباً باغی را کسی می‌دانند که بر امام عادل خروج کند، اما این معنا قابلیت توسعه دارد. برای مجازات بغی، عده‌ای آن را در زمره حدود می‌دانند و عده‌ای خارج از شمول حد می‌دانند. البته حق این است که طبق نظر اسلام و عدالت اجتماعی با مجرم سیاسی به‌طور مشفقانه عمل گردد و او را رهنمون کنند. او باید از سوء ادراکی که دارد به راه راست هدایت شود، چرا که مشمول سوء نیت است و نه سوء ادراک.

واژگان کلیدی: بغی، جرم سیاسی، محاربه، خروج از حاکمیت دینی، ارتداد، تشیع

^۱. استاد بازنشسته دانشکده‌الهیات دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران شمال

^۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته فقه و مبانی حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران شمال

مقدمه

یکی از جرایمی که در شریعت مورد عنایت و توجه شارع بوده، بغی یا جرم سیاسی است. از آنجا که جرم سیاسی در واقع جرمی است که در تعارض با حاکمیت نوع خاصی از نظام سیاسی با برخی حقوق و آزادی‌های اساسی افراد جامعه شکل می‌گیرد به‌طور طبیعی هر گاه سخن از نوع حاکمیتی به میان می‌آید که ماهیتی دینی و مذهبی دارد به ویژه هنگامی که سخن از حکومت یا حاکمیت اسلامی می‌رود، جرم سیاسی نیز دقیقاً مؤلفه‌های خاص خود را در ارتباط متناسب با عناصر و عوامل متشکله آن نظام سیاسی به وجود می‌آورد. به بیان دیگر، در واقع جرم سیاسی در این فرض، عبارت است از مخالفت با حاکمیت نظام سیاسی اسلام و این نظام نیز دارای قواعد و شرایط خاص خود می‌باشد؛ لذا جرم سیاسی باید براساس معیارها و موازین حقوق اسلامی مشخص و متمایز شود. بر این اساس، قانون‌گذار جمهوری اسلامی ایران نیز در اصل ۱۶۸ قانون اساسی تعریف جرم سیاسی و تعیین حدود و ثغور آن را براساس موازین اسلامی به قانون‌گذار عادی محول کرده است.

در این مقاله به بررسی جرایمی می‌پردازیم که در حقوق کیفری اسلام دارای ماهیتی سیاسی بوده و به عنوان جرم سیاسی مورد بحث و بررسی صاحب‌نظران حقوق اسلامی قرار گرفته است. در این مقاله اشاراتی هم به برخی مستندات آن، و بررسی تطبیقی بغی و جرم سیاسی شده است.^۱

بغی

حقوق‌دانان و دانشمندان بسیاری از کشورهای اسلامی در تعریف جرم سیاسی در شریعت مقدس اسلام به جرم بغی اشاره نموده و آن را از بالاترین مصادیق جرم سیاسی و گاه مرادف و مساوی با آن دانسته‌اند. برخی از نویسندگان نیز بغی را یکی از مصادیق جرایم علیه امنیت داخلی کشور طبقه‌بندی کرده‌اند.^۲ بغی از نظر فقهی، بحثی است که در کتاب جهاد بررسی می‌شود و اصولاً در این‌که عنوان مزبور بتواند از مصادیق جرایم مستوجب حد باشد، اختلاف نظر وجود دارد. علمای اهل سنت، بغی را از جرایم منصوص مستوجب حد می‌دانند و مباحث مربوط به آن را در کتاب «حدود» ذکر کرده‌اند؛^۳ در حالی که فقهای امامیه آن را خارج از شمول حد می‌دانند^۴ و ضمن طرح مباحث آن در کتاب «جهاد» مقابله با

۱. موسوی بجنوردی، اندیشه‌های حقوقی (۲)، ص ۳۴۹

۲. فتوحی بهنسی، *المسؤولية الجنائية في الفقه الاسلامی*، ص ۸۲

۳. عوده، ج ۱، ص ۷۹

۴. امام خمینی، *تحریر الوسیله*، ج ۲، ص ۴۵۵؛ شهید ثانی، *الروضه البهیة فی شرح اللعنه الدمشقیه*، ج ۹، ص ۱۱

بغات را از اقسام جهاد می‌دانند؛ اما هر دو مذهب در این مطلب اتفاق نظر دارند که مجازات بغات، قتال با آنان است و مقصود از قتال نیز جنگ و نبرد با آنهاست؛ به عبارت دیگر، حکومت اسلامی در مقام مجازات بغات، با آنان به قتال می‌پردازد.

نکته‌ای که تذکر آن در اینجا لازم است این است که در فقه جزایی اسلام به‌طور صریح و روشن تنها به یک نوع جرم سیاسی که بغی است اشاره شده و تحقیق این جرم نیز ملازمه با جنگ و قتال دارد، لذا برخی تصور کرده‌اند که به‌طور کلی جرم سیاسی در زمان انقلاب و جنگ و قتال به وجود می‌آید، در صورتی که این مسئله از خصوصیات جرم بغی است و لذا ممکن است در زمان صلح و آرامش نیز جرایم سیاسی دیگری تحقق یابد. در قوانین موضوعه جمهوری اسلامی ایران، نامی از جرم بغی به عنوان یکی از جرایم مستوجب حد یا تعزیر برده نشده و قانون‌گذار در برخی از موارد قانون مجازات اسلامی، از جمله مواد ۱۸۶، ۱۸۷ و ۱۸۸، بعضی از مصادیق بغی و مقدمات آن را مشمول عنوان محاربه اعلام کرده و به اصطلاح، آن‌ها را در حکم محاربه دانسته است.

نگارنده در تعریف جرم سیاسی، آرای فقها و تعاریف آنان را در مورد مفهوم بغی به اختصار بیان کرده و به بررسی سایر جهات آن از جمله ادله و مستندات، ارکان و شرایط تحقق بغی و احکام مربوط به بغات و... پرداخته است. در نهایت، بغی و جرم سیاسی و رابطه آن‌ها با یکدیگر را بررسی تطبیقی نموده است.

ادله و مستندات جرم بغی

برای جرم بغی از قرآن، روایات، اجماع و عقل دلیل آورده شده است.
قرآن: فقها در مورد بغی به آیات متعددی استناد نموده‌اند که از جمله مهم‌ترین این آیات عبارت‌اند از:

۱- وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ مَا قَاتَلْتُمَا بِالْعَدْلِ وَاقْسِطُوا إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ؛ هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، میان آنها صلح برقرار سازید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد. هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو بر طبق عدالت صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد.

۱. نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۲۴

۲. حجرات / ۹

این آیه، مهم‌ترین مستند جرم بغی است که فقها و مفسران در مورد آن بسیار بحث کرده‌اند. در شأن نزول این آیه آمده است که میان دو قبیله «اوس» و «خزرج» اختلافی افتاد و همان سبب شد که گروهی از آن دو به جان هم بیفتند و با چوب و کفش یکدیگر را بزنند. بعضی دیگر نیز گفته‌اند دو نفر از انصار با هم خصومت و اختلافی پیدا کرده بودند، یکی از آنها به دیگری گفت: من حَقَم را به زور از تو خواهم گرفت؛ زیرا جمعیت قبیله من زیاد است و دیگری گفت: برای داوری نزد رسول خدا(ص) می‌رویم. نفر اول نپذیرفت و کار اختلاف بالا گرفت و گروهی از دو قبیله با دست و کفش و حتی شمشیر به یکدیگر حمله کردند و در اینجا آیه فوق نازل شد و وظیفه مسلمانان را در برابر این‌گونه اختلافات روشن ساخت.^۱

کلمه بغی در آیه شریفه که مصدر «بَغَت» است، به معنای ظلم و تعدی بدون حق است و کلمه «فیء» جمله «تَفِیء» از آن اشتقاق یافته، به معنای برگشتن است و مراد از «أمر الله»، دستوراتی است که خدای متعال داده است؛ لذا معنای آیه این است: «اگر یکی از دو طایفه مسلمانان به طایفه دیگر بدون حق ستم کرد باید با آن طایفه که تعدی کرده، قتال کنند تا به امر خدا برگردند و دستورات الهی را گردن نهند».^۲

درباره دلالت آیه مزبور بر جرم بغی، اختلاف نظر وجود دارد. صاحب کنز العرفان، معتقد است که این آیه دلالت بر بغی ندارد؛ چرا که قیام بر ضد امام معصوم(ع) موجب کفر است، در حالی که نزاع میان مؤمنان تنها موجب فسق است نه کفر و لذا قرآن کریم در آیه فوق هر دو گروه را مؤمن و برادر دینی یکدیگر نامیده است، به این ترتیب احکام اهل بغی را نمی‌توان به این‌گونه افراد تعمیم داد. راوندی نیز دلالت این آیه بر جرم بغی را انکار کرده است.^۳ برخی دیگر از فقها نظیر علامه حلی^۴ و شیخ طوسی^۵ و قاضی ابن‌براج^۶ این آیه را دال بر جرم بغی می‌دانند. البته بحث در آیه فوق راجع به نزاع و کشمکش‌هایی است که میان دو گروه از مؤمنان رخ می‌دهد و در آن نه قیام بر ضد امام معصومی است و نه قیام بر ضد حکومت اسلامی، لذا به نظر نمی‌رسد که مراد از این آیه، بغی به معنای اصطلاحی آن باشد.

۲- وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۲، صص ۱۶۵-۱۶۶

۲. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۴۶۹

۳. سیوری، کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۸۶

۴. ج ۹، ص ۳۹۱

۵. ج ۷، ص ۲۶۲

۶- ج ۱، ص ۳۲۲

لَعَلَّهُمْ يَتَّهِنُونَ؛ و اگر سوگندهایشان را پس از عهد و پیمان خویش شکستند و به شما در دینتان طعنه زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید؛ چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که از پیمان شکنی دست بردارند.

۳- يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ؛ ای پیامبر!

با کفار و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاه آنان دوزخ است و چه بد سرانجامی است!

۴- أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ؛ چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده خدا را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند، نمی جنگید؟ با آنان بجنگید تا خدا آنان را به دست شما عذاب و رسوایشان کند و شما را بر ایشان پیروز نماید و دل‌های گروه مؤمنان را التیام بخشد.

روایات: در کتب روایی شیعه و سنی، روایات فراوانی دیده می‌شود که در آنها به بیان احکام بغی و جهات مختلف آن پرداخته شده است؛ از آن جمله روایات ذیل می‌باشند:

۱- امام صادق(ع) فرمود: «جهاد بر دو نوع است: یک نوع جهاد علیه کافران تا هنگامی که مسلمان شوند یا جزیه دهند و نوع دیگر جهاد با گروه باغیان تا وقتی که دست از طغیان بردارند و یا کشته شوند.»

۲- امام صادق(ع) فرمود: «خداوند متعال حضرت محمد(ص) را با پنج شمشیر مبعوث نمود؛ سه شمشیر از آنها بیرون از غلاف است و داخل غلاف نمی‌شود مگر این که جنگ به پایان رسد... و شمشیری که پنهان است و آن بر اهل بغی بیرون کشیده می‌شود.» سپس حضرت آیه شریفه را تلاوت کردند و چنین فرمودند: «زمانی که آیه شریفه نازل شد، پیامبر اکرم(ص) فرمود: از میان شما کسی است که بعد از من بر تأویل قرآن می‌جنگد، همان‌طور که من بر تنزیل آن جنگ نمودم. سؤال شد که آن شخص کیست؟ حضرت فرمود: او کسی است که در حال تعمیر کردن کفش است و منظور ایشان،

۱. توبه / ۹

۲. توبه / ۷۳

۳. توبه / ۱۳-۱۴

۴. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۲

امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) بود.^۱»

۳- پیامبر (ص) فرمود: «در آخرالزمان، گروهی جوان و سبکسر خروج می‌کنند که ایمانشان از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند و همچون خارج شدن تیر از کمان، از دین خارج می‌شوند. هر کجا آنها را یافتید بکشید؛ چرا که قاتل آنها در روز قیامت مأجور است.^۲»

اجماع: در کتب مختلف فقهی، درباره وجوب قتال و نبرد با بغات ادعای اجماع شده است؛ از جمله صاحب جواهر در این باره می‌گوید: «و کیف کان فلا خلاف بین المسلمین فضلاً عن المؤمنین فی آنه یجب قتال من خرج علی امام عادل (ع) بالسیف و نحوه... بل الاجماع بقسمیه علیه...^۳» همچنین علامه حلی در تذکره الفقهاء می‌گوید: «قتال اهل البغی واجب بالنص و الاجماع^۴».

به هر حال، هیچ اختلافی بین مسلمانان در مسئله وجوب قتال و نبرد با بغات وجود ندارد و اجماع محصل بر این مسئله دلالت دارد؛ البته ممکن است که این اجماع مدرکی باشد که در این صورت فاقد اعتبار و حجیت شرعی خواهد بود و تفصیل آن در جای خود مبرهن و مدمل است.

عقل: براساس آیه ۹ سوره مبارکه حجرات درمی‌یابیم که بغی یکی از مصادیق ظلم است و از طرفی هم قبیح بودن ظلم از مستقلات عقلیه است که عقل بدون وابستگی به شرع آن را درک می‌نماید و به مبارزه با ظلم و سرکوب ظالم حکم می‌کند و این حکم نیز براساس قاعده «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» مورد تأیید شارع مقدس نیز می‌باشد.

علاوه بر این یکی از وظایف حکومت، ایجاد نظم و امنیت در جامعه است و لازمه برقراری نظم و امنیت این است که حکومت از قدرت کافی برخوردار باشد؛ بنابراین اگر افرادی به مخالفت با حکومت پردازند، مبارزه با آنها از باب مقدمه واجب، واجب می‌شود؛ زیرا مرتفع نمودن موانع قدرت، مقدمه حکومت و برقراری امنیت است.

ارکان و شرایط تحقق بغی

شرایطی که از مجموعه آرا و نظریات فقها و علمای اسلامی اعم از اهل تسنن و علمای شیعه برای تحقق بغی می‌توان استنباط نمود، عبارت‌اند از:

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ص ۱۶، به نقل از: طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۱۵

۲. ابن حزم اندلسی، المحلی بالآثار، ج ۱۱، ص ۳۳۴

۳. نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۲۴

۴. ج ۹، ص ۳۹۱

خروج و قیام مسلحانه علیه امام عادل

خروج در لغت، به معنای تمرد و نافرمانی است و خارجی به شخصی گفته می‌شود که با اوامر سلطان مخالفت کند، یا به معنای کسی است که اعتقاد به عقیده و مذهب خوارج داشته باشد.^۱

خروج در اصطلاح فقهی، نوعاً به معنای قیام یا شورش مسلحانه و جنگ همراه با کشتار و خونریزی است. راوندی در فقه القرآن چنین می‌گوید: «الباعی هو من قاتل اماماً عادلاً»^۲ و قتال به معنای جنگ مسلحانه می‌باشد. همچنین در صدر آیه ۹ سوره حجرات لفظ «اقتتال» آورده شده است که به معنای جنگ و نبرد مسلحانه است.

از تعبیرات فقها در متون فقهی، چنین برمی‌آید که مادامی که مخالفان با معارضان حکومت، دست به اسلحه نبرده و شروع به جنگ مسلحانه ننموده‌اند، درگیری و جنگ با ایشان از سوی حکومت جایز نمی‌باشد؛ در واقع باغیان باید ابتدا شروع به قیام عملی و تعرض آشکار کنند و عقاید و نظریات خود را ابراز نمایند تا بغی تحقق یابد و در صورتی که با پنهان‌کاری و مبارزه مخفی یا به هر صورت دیگر مثلاً از طریق سخنرانی یا تشکیل اجتماعات یا جداسدن از جامعه مخالفت خود را ابراز نموده و به مبارزه با حکومت بپردازند، حکم باغی را نخواهند یافت.

کاشف الغطاء کبیر در این باره می‌گوید: «و لا يجوز لمن أضرم البغی أو أظهره بلسانه التعرض له قبل الشروع فیه»^۳ بدین معنا که کسی که در ضمیر و درون خود بغی را نگه داشته و اظهار نمی‌کند و یا اظهار می‌کند اما اظهارش فقط جنبه قولی دارد، نباید مورد تعرض قرار گیرد.

از طرف دیگر، سیره امیرالمؤمنین حضرت علی(ع) در جنگ جمل، صفین و نهروان دال بر همین مطلب است؛ زیرا حضرت تا زمانی که مخالفان دست به قیام مسلحانه نمی‌زدند، با آنها به نرمی برخورد می‌کرد و هیچ‌گاه آغازگر جنگ با شورشیان نبوده است؛ حتی در مورد خوارج که آن حضرت را لعنت می‌کردند، تا هنگامی که از فرمان حضرت سرپیچی نکرده بودند و از حاکم خود که از طرف آن حضرت منصوب شده بود اطاعت می‌کردند، مورد تعرض قرار نمی‌گرفتند.

بنابراین، به طریق اولی نمی‌توان کسی را که در اطاعت و فرمان حاکم عادل است اما از کارهای وی انتقاد نموده و اشتباهات وی را گوشزد می‌کند، باغی دانست و متعرض او گردید؛ مانند بعضی از خلفا که هر گاه مورد انتقاد قرار می‌گرفتند، به خشم نمی‌آمدند و می‌پذیرفتند، برخلاف عثمان که وقتی عبدالصالح،

۱. معلوف، المنجد، ج ۱، ص ۳۷۴

۲. راوندی، فقه القرآن، ج ۱، ص ۳۶۳

۳. ج ۴، ص ۳۶۷

عمار یاسر، او را نصیحت کرد و نامه اصحاب پیامبر را به او داد، چنان به سر و صورت و سینه عمار زد که استخوان‌های سینه‌اش شکست. به هر حال، شخص ناصح، باغی محسوب نمی‌شود.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا بغی، اختصاص به خروج بر امام معصوم(ع) دارد یا این که نایب امام را نیز در بر می‌گیرد؟

ظاهر کلمات بعضی از فقها، این است که جرم بغی اختصاص به خروج بر امام معصوم دارد و شامل خروج بر امام عادل که معصوم نیست، نمی‌شود. بنابراین، جرم بغی در زمان غیبت قابل تحقق نیست^۱. اما بیشتر فقهای امامیه، جرم بغی را در زمان غیبت نیز قابل تحقق می‌دانند و وقتی سخن از وجوب جنگ با اهل بغی را مطرح می‌کنند، بیان می‌دارند که جنگ با اهل بغی و هر کسی که بر امام عادل خروج کند، واجب است؛ یعنی امام معصوم(ع) یا نایب وی مسلمانان را دعوت به جنگ نماید^۲. البته بعضی از فقها کلمه «نایب» مذکور در این مورد را مختص به کسی می‌دانند که از طرف امام معصوم(ع) در خصوص جنگ با اهل بغی منصوب شده است^۳.

به نظر می‌رسد با توجه به اطلاق ادله بغی، نمی‌توان آن را مختص به خروج بر امام معصوم دانست، بلکه شامل خروج بر نایب امام در زمان غیبت نیز می‌شود و منشأ این که بعضی از فقها، جرم بغی را منحصر به خروج بر امام معصوم(ع) دانسته‌اند، شاید این بوده که در زمان حکومت امام، حکومت و ولایت فقط مختص او بوده است؛ لذا روایات وارده بر بغی را حمل بر خروج بر امام معصوم(ع) نموده‌اند. اما با توجه به این که این مورد نمی‌تواند مخصّص باشد، باید به اطلاق روایات عمل نمود. علاوه بر این، اگر بپذیریم که اطلاقات انصراف به امام معصوم(ع) دارند، می‌توان از باب عموم ملاک، احکام بغات را نسبت به کسانی که بر نایب امام(ع) خروج می‌کنند نیز جاری دانست؛ زیرا اگر فقیه و نایب امام(ع) در عصر غیبت نتواند با بغات برخورد کنند و آنها را طبق موازین اسلامی مجازات نمایند، اساس نظام عدل اسلامی متزلزل شده و هرج و مرج جامعه اسلامی را فرا می‌گیرد و قطعاً شارع مقدس اسلام به این گونه امور راضی نخواهد بود.

۱. شهید اول، *اللمعه الدمشقیه*، ج ۲، ص ۴۰۷؛ طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۴، ص ۶۱۵

۲. مغنیه، *فقه الامام جعفر الصادق(ع)*، ج ۲، ص ۲۷۸؛ محقق حلی، *مختصر النافع*، ص ۱۸۶ و ۵۲۴؛ محمدی گیلانی، ص

۲۴۲

۳. محقق اردبیلی، *مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الازدهان*، ج ۷، ص ۵۲۴؛ نجفی، *جواهر الکلام فی شرح شرایع*

الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۹۱

حضرت امام خمینی (ره) در بخش ولایت فقیه کتاب البیع چنین می‌فرماید: «همان دلایلی که لزوم امامت را پس از نبوت اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت را در دوران غیبت ولی عصر (عج) نیز ثابت می‌نماید. لزوم حکومت به منظور بسط عدل و تعلیم و تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست از مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی‌ترین امور است، بدون آنکه بین زمان حضور و غیبت امام (ع) و این کشور و آن کشور فرقی باشد.»^۱

بنابراین، هر گاه گروهی علیه امام عادللی که زمامدار امور مسلمانان شده و در مقام نشر اسلام و احیای احکام آن باشد قیام نماید، باغی محسوب می‌شود و احکام بغات را باید در مورد آنان جاری نمود، هر چند آن امام عادل، فقیه جامع شرایط باشد.

گروهی یا جمعی بودن شورش و قیام

برخی از فقها از جمله شیخ طوسی^۲ و علی بن حمزه طوسی^۳ و ابن‌ادریس حلی^۴، تحقق بغی را مشروط به گروهی بودن بغات دانسته و قیام و شورش فردی را بغی محسوب نمی‌کنند. از طرفی برخی دیگر از فقها از جمله شهید اول و شهید ثانی چنین شرطی را رد نموده‌اند.^۵

صاحب جواهر در توضیح این مطلب می‌گوید: «شاید به خاطر نصوص وارده در باب بغی است که شیخ طوسی و ابن‌ادریس حلی و ابن‌حمزه، کثرت بغات را شرط دانسته‌اند و در صورتی که عده کمی باشند، حکم محارب را بر آنها جاری ساخته‌اند. آنان به این مطلب استدلال نموده‌اند که زمانی که اشقی الاولین و الاخرین ابن‌ملجم به امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) ضربت زد و آن حضرت را مجروح نمود، ایشان در وصیت خود به امام حسن (ع) فرمودند که به ابن‌ملجم احسان کنید و اگر من سلامتی خود را بازیافتم، به کار خویش واقف‌ترم و اگر به شهادت رسیدم او را مثله نکنید.»^۶

این رفتار حضرت، بیان‌کننده آن است که ابن‌ملجم باغی نبوده است. برخی از فقها از جمله علامه حلی در کنار این شرط، قید دیگری نیز اضافه کرده و معتقد است بغی زمانی تحقق می‌یابد که باغیان

۱. ج ۲، ص ۶۲۰

۲. ص ۲۶۴

۳. به نقل از: مروارید، سلسله‌الینابیع الفقهیه، ج ۹، ص ۱۶۴

۴. ج ۲، ص ۱۵

۵. شهید ثانی، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة، ج ۲، ص ۴۰۷

۶. نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۳۲

دارای قدرت و شوکت باشند، به طوری که حاکم نتواند بدون فراهم نمودن نیروی کافی آنها را سرکوب کند، لذا اگر باغیان جمعیتی ضعیف و ناتوان باشند که قدرت کافی برای مقابله با حکومت را نداشته باشند، باغی محسوب نمی‌شوند.^۱

از بررسی مجموع آیات و روایات وارده در باب بغی و همچنین مطالعه سیره امامان معصوم (ع)، به این نتیجه می‌رسیم که بغی، به جز از طریق یک عمل جمعی و گروهی شکل نمی‌گیرد و از عبارت «فئه باغیه»، به معنی گروه سرکش و طغیانگر و تعبیر «طایفه باغیه» در آیه شریفه ۹ از سوره حجرات و تعبیرات متعدد فقها و دانشمندان استفاده می‌شود که پذیرفتن چنین شرطی به واقع نزدیک‌تر است.

وجود شبهه و تأویل باطل

برخی از فقها از جمله شیخ طوسی^۲ و علی بن حمزه طوسی^۳ و ابن‌ادریس حلی^۴ به وجود آمدن شبهه را یکی از ارکان تحقق بغی می‌دانند؛ لذا اگر گروهی بدون آنکه شبهه‌ای برایشان به وجود آمده باشد، علیه حکومت قیام کنند، عمل آنان بغی محسوب نمی‌شود. بعضی در این باره می‌گویند: «بغات باید عمل خود را توجیه و تأویل کنند؛ یعنی برای مخالفت خود و صحت ادعایشان دلیل آورند؛ هر چند که دلیل آنها در اصل ضعیف باشد، مانند کسانی که با امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) مخالفت کردند با این توجیه که او قاتلان عثمان را می‌شناسد و بر آنان تسلط دارد ولی چون با آنان همدست است، آنان را قصاص نمی‌کند.^۵»

از طرف دیگر، صاحب جواهر در رد این شرط چنین می‌گوید: «فقهای عظام که چنین شرطی را در بغی لازم دانسته‌اند، دلیلی بر مدعای خویش ندارند، بلکه واقع خلاف این مطلب است؛ زیرا اهل جمل (سپاه عایشه و طلحه و زبیر) و نیز اهل صفین (سپاه معاویه و اهل شام) شبهه‌ای نداشتند و حال آنکه برایشان احکام بغات را جاری کرده‌اند.^۶»

به نظر می‌رسد تا زمانی که شورشیان براساس تأویل و پنداری نادرست علیه امام عادل دست به شورش نزنند، عنوان باغی بر آنها صادق نخواهد بود. علاوه بر این باغیان می‌بایست اعتقاد به حقانیت و

۱. ج ۹، ص ۴۱۰

۲. ص ۲۶۵

۳. به نقل از: مروارید، سلسله‌الینابیع الفقهیه، ج ۹، ص ۱۶۴

۴. ج ۲، ص ۱۵

۵. عوده، التشریح الجنائی الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، ج ۱، ص ۱۰۳

۶. نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۳۳

درست بودن نظریات و تفاسیر و تأویل‌های خود داشته باشند. لذا در واقع بغی از جهل مرکب مرتکبان آن ریشه می‌گیرد، جهلی که جاهلان نیز از وجود آن بی‌خبرند و اعمال و حرکات خود را در چارچوب شریعت و مسئولیت‌های مذهبی توجیه و تفسیر می‌کنند و حتی کشته شدن خود را در راه تحقق اهدافشان نیز موجب ورود به بهشت و نیل به سعادت و فوز عظیم می‌دانند، همان‌گونه که خوارج در زمان امیرالمؤمنین حضرت علی(ع) چنین حالاتی را از خود نشان می‌دادند، در غیر این صورت چنان‌چه شورشیان خود را محق ندانند و با علم به حقیقت حکومت دست به قیام و شورش بزنند، دیگر باغی محسوب نگردیده، بلکه از مصادیق محارب و مفسد فی الارض محسوب می‌شوند.

مسلمان بودن بغات

در مورد اسلام یا کفر بغات، بین فقها اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی از فقها از جمله سید مرتضی^۱، شیخ طوسی^۲ و جمال‌الدین فاضل مقداد^۳ بغات را کافر می‌دانند؛ حال آنکه گروهی دیگر از فقها از جمله صاحب جواهر حکم به فسق بغات داده‌اند و تنها خوارج را که گروه خاصی از بغات هستند کافر می‌دانند^۴.

روایات بسیاری نیز در این باره وجود دارد؛ از آن جمله روایت مسعده بن زیاد از قرب الاسناد است که امام جعفر صادق(ع) از پدر بزرگوارشان چنین نقل فرمودند: «حضرت علی(ع) هیچ‌کدام از بغات را به شرک و نفاق نسبت نداد، بلکه چنین فرمود: ایشان برادران ما هستند که بر ما شوریده‌اند»^۵.

تمام این روایات، دلالت بر مسلمان بودن بغات دارند و از طرفی هم به نظر می‌رسد که اگر گروهی اسلام را بپذیرند و شهادتین را بگویند، مسلمان محسوب می‌شوند، هر چند که ایمان واقعی نیاورده باشند و آیه شریفه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۶ ناظر به این مطلب می‌باشد که عده‌ای از اعراب نزد پیامبر اکرم(ص) آمدند و اظهار ایمان کردند و این آیه بر رسول اکرم(ص) نازل شد که به آنها بگو که ایمان هنوز در قلب‌های شما رسوخ نکرده است.

۱. به نقل از: مروارید، سلسله التناهیات الفقهیه، ج ۹، ص ۲۰

۲. ص ۲۷۸

۳. سیوری، کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۸۶

۴. نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۳۸

۵. حر عاملی، وسائل الشیعه، ص ۶۲

۶. حجرات / ۱۴

از طرف دیگر، مسلمان بودن باغی لازمه داشتن تأویل و تفسیر باطل می‌باشد؛ زیرا اگر شخص مسلمان نباشد، دیگر تأویل و تفسیر نادرست او نسبت به تعالیم و دستورات و احکام اسلامی، بی‌معنا خواهد بود. لذا از التزام به اعتبار شرط قبلی، خود به خود التزام به شرط مسلمان بودن باغیان نیز حاصل خواهد شد؛ هر چند که این اسلام، یک اسلام ظاهری باشد. علاوه بر این اگر شورش و قیام از طرف غیرمسلمانان انجام گیرد، عمل آنها بغی نخواهد بود بلکه می‌توان آن را از موارد محاربه و افساد فی الارض قلمداد نمود.

احکام مربوط به بغات و روش برخورد با آنان

در این مبحث، به بیان احکام مربوط به بغات و شیوه برخورد با آنان و مهم‌ترین حقوق ایشان در سه مقطع، قبل از درگیری و در اثنای درگیری و پس از درگیری خواهیم پرداخت.

قبل از قیام علنی و درگیری

بر امام یا حاکم دولت اسلامی لازم است قبل از جنگ و درگیری با بغات نسبت به ارشاد و هدایت و نصیحت آنها اقدام نماید^۱. مستند این حکم، سیره امیرالمؤمنین حضرت علی(ع) است که آن حضرت قبل از جنگ با خوارج، عبدالله بن عباس را به سوی آنها فرستاد تا با آنها گفت‌وگو کند و بعد از این که ابن عباس به سوی آنها رفت و به ارشاد و نصیحت خوارج و پاسخ به شبهاتی که برای آنها ایجاد شده بود پرداخت، گروهی از خوارج دست از شورش برداشتند و چهارهزار نفر باقی ماندند که حضرت با آنها جنگید و آنها را منهزم نمود^۲.

خطبه ۳۶ مولا امیرالمؤمنین حضرت علی(ع) در نهج البلاغه که در خصوص نصیحت و اندرزگویی به خوارج ایراد گردیده، شاهد بر این مدعاست. البته این معنا از آیه شریفه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...»^۳ نیز مستفاد است؛ زیرا در این آیه در وهله اول به صلح و آشتی در بین مؤمنان دستور می‌دهد و از طرف دیگر چون باغیان به واسطه تأویل نادرست و تفسیر غلط به شورش و قیام دست می‌زنند، لذا امید بازگشت ایشان از راه موعظه و تبیین حقایق بیشتر است. از این رو، بر دولت و حاکم اسلامی لازم است که تا حد ممکن در رفع شبهات آنها تلاش نماید.

۱. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ج ۹، ص ۴۲۱

۲. طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ص ۲۶۵

۳. حجرات / ۹

در اثنای درگیری

فلسفه جنگ با بغات، حفظ امنیت و آسایش عمومی مردم و حفظ حکومت است و تا زمان دستیابی به این هدف، جنگ ادامه می‌یابد. اما از آن جهت که جنگ با بغات فقط پس از قیام علنی آنان مجاز شمرده شده، لذا با گروهی که مهبای درگیری و جنگ نشده و شروع به جنگ ننموده‌اند، مقابله نمی‌شود و همچنین از تعقیب فراریان و تلاش جهت دستگیری و آزار و اذیت اسیرانی که امکان مقاومت و مقابله با دولت اسلامی را ندارند و دارای گروه و مرکزیتی نیستند، خودداری به عمل می‌آید و اسیران و زخمیان آنان نیز به قتل نمی‌رسند، مگر آنکه بیم سازماندهی و تجدید قوا در آنها برود که در این صورت جنگ تا انهدام کامل آنها ادامه می‌یابد.^۱

پس از خاتمه شورش و درگیری

بعد از آنکه باغیان دست از قیام برداشتند و جنگ تمام شد، اموال آنان مصادره نمی‌گردد و به آنان باز پس داده نمی‌شود؛ زیرا در جنگ جمل بنا به دستور امیرالمؤمنین حضرت علی(ع)، اموال مردم بصره و کسانی که در جنگ شرکت کرده بودند و بعضاً در حین جنگ به دست سپاهیان امیرالمؤمنین حضرت علی(ع) افتاده بود، به صاحبانش مسترد گردید. البته این حکم در مورد سلاح و ابزار جنگی که با استفاده از آنها دست به قیام زده بودند، اجرا نمی‌شود.^۲

پس از شکست باغیان و دستگیری آنها، هیچ‌گاه مجازات اعدام برای باغیان دستگیرشده در نظر گرفته نمی‌شود و همچنین نمی‌توان زنان و فرزندان ایشان را پس از غلبه بر آنها به اسارت و بردگی گرفت؛ زیرا بنا بر نظر مشهور، میان فقهای امامیه و اغلب فقهای اهل سنت، باغیان گروهی مسلمان منحرف هستند که از دین اسلام خارج نگردیده‌اند تا بتوان احکام کافر حربی را بر ایشان تحمیل کرد، البته برخی از فقهای شیعه، همچون سیدمرتضی در الانتصار اظهار داشته است که باغیان کافر هستند و احکام کافر حربی در مورد آنها جاری و ساری خواهد بود. از جمله آنکه به بردگی و کنیزی گرفتن زنان و فرزندان آنان پس از دستگیری و پیروزی بر آنان جایز است.^۳

۱. محقق حلی، مختصر النافع، ج ۱، ص ۲۵۶؛ محقق کرکی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ ابن‌ادریس

حلی، السرائر، ج ۲، ص ۴۸۳

۲. سید مرتضی، مسائل الناصریات، صص ۴۴۳-۴۴۴

۳. به نقل از: مروارید، سلسله البیابیع الفقهیه، ج ۹، ص ۲۰

علاوه بر این، شکنجه و مثله نمودن باغیان در خاتمه نبرد و پس از دستگیری، جایز نیست، چنانچه حتی چنین اعمالی در مورد کافر حربی نیز جایز نمی‌باشد. در مورد اسیران اهل بغی، بعضی از اصحاب ابوحنیفه می‌گویند تا وقتی که جنگ برپاست، اسیران آنها کشته می‌شوند ولی بعد از پایان یافتن جنگ اسیران آنها کشته نمی‌شوند. شافعی، عقیده دارد که اسیران آنها در هیچ زمانی کشته نمی‌شوند. در مورد اموال آنان نیز مالک و شافعی عقیده دارند که اموال آنها اعم از اسلحه و چهارپایان در حال جنگ و بعد از جنگ حلال نیست و همچنین ابوحنیفه و مالک و شافعی عقیده دارند که خون یا مالی که بغات در حال جنگ متعرض می‌شوند، قصاص و دیه و ضمان در مورد آنها جاری نمی‌شود.^۱

بررسی تطبیقی بغی و جرم سیاسی

قطعاً نباید انتظار داشت که در فقه جزایی اسلام که خاستگاه و ریشه‌های تاریخی آن به حدود یک‌هزار و چهارصد سال پیش باز می‌گردد صریحاً نامی از جرم سیاسی یا حتی چیزی شبیه به آن یا در حدود این تعبیر برده شده باشد؛ زیرا این اصطلاح، اصطلاحی جدید و با سابقه تاریخی نه‌چندان زیاد است. البته در بررسی تاریخچه جرایم سیاسی گفته شده که اصطلاح «جرم بزرگ» یا «خیانت بزرگ» سابقاً در حقوق کیفری به همین معنا و منظور به کار رفته است؛ اما در فقه جزایی اسلام اصولاً عناوین مجرمانه، عناوین مشخص و تعیین شده‌ای است که جرم سیاسی را در میان آنها از لحاظ یکسانی مفهوم نخواهیم یافت. مصادیق و موارد بسیاری از جرایم خاص در این نظام حقوقی وجود دارد که امروزه به راحتی می‌توان آنها را از مصادیق و موارد جرم سیاسی به شمار آورد.

البته پیش‌تر گفتیم که گروهی از دانشمندان اسلامی که در فقه جزایی اسلام تحقیقات و مطالعات ارزشمندی داشته‌اند، این نظریه را مطرح نموده‌اند که در اسلام و حقوق جزایی آن، عنوان و مفهومی وجود دارد که دقیقاً منعکس‌کننده مفهوم جرم سیاسی و مرادف با آن است. اینان، معتقدند که بغی همان جرم سیاسی و مجرم سیاسی در اسلام همان باغی است.^۲

شباهت‌های بسیاری را می‌توان درباره شرایط و ضوابط تشخیص و اصول حاکم بر موارد تحقق بغی به صورت خاص و جرایم سیاسی به طور عام مشاهده کرد و آثار و نتایج مشابه و بعضاً یکسانی را می‌توان در هر دو این پدیده‌ها ملاحظه نمود، اما این وجوه اشتراک تنها می‌تواند بغی را به عنوان یکی از مصادیق جرم سیاسی در بین سایر مصادیق آن مطرح نماید، نه آنکه این دو پدیده را به لحاظ مفهومی مرادف و هم‌معنای یکدیگر قرار دهد. از جمله وجوه اشتراکی که بین جرم سیاسی و بغی وجود دارد،

۱. الجزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، صص ۳۷۰-۳۷۱

۲. عوده، التشریح الجنائی الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، ج ۱، ص ۱۰۰

می‌توان به این موارد اشاره نمود:

۱- در جرایم سیاسی، اصولاً استرداد مجرمان سیاسی پذیرفته نمی‌شود و هیچ مجرمی به دلایل سیاسی مسترد نمی‌شود و از طرفی، در مورد باغیان فراری از میدان جنگ نیز هیچ‌گونه تعقیب و دستگیری صورت نمی‌گیرد.

۲- مجرمان سیاسی به موجب یک عرف پذیرفته شده بین‌المللی نوعاً از یک ارفاق و برخورد ملایمی در مقایسه با سایر مجرمان برخوردار هستند، همچنان‌که باغیان پس از دستگیری به‌دست نیروهای حاکم، چنان‌چه خطری از ناحیه آنها متوجه حکومت نباشد، مورد اذیت و آزار و حتی مجازات قرار نمی‌گیرند و به حال خود واگذاشته می‌شوند.

در موارد بسیاری نیز بین جرم سیاسی و بغی تفاوت وجود دارد که دلیل بر تمایز و تعدد مفاهیم آنها می‌باشد که به برخی از آنها به‌طور اجمال اشاره می‌نماییم:

۱- در بغی، لازم است که باغی در ضمن یک گروه متشکل و منسجم دست به قیام و شورش بزند و حتی به عقیده برخی از فقها این تشکیلات باید از قدرت و شوکت کافی برخوردار باشند تا بتوانند در مقابل حکومت خطری جدی ایجاد نمایند؛ لذا اگر شخصی به‌طور انفرادی علیه حکومت قیام نماید یا آنکه در ضمن یک گروه ضعیف و ناتوان به مقابله با نظام برخیزد، عمل وی بغی محسوب نمی‌شود، در حالی که در جرم سیاسی، هیچ‌گاه تعداد افراد مرتکب جرم یا کیفیت توانایی و قدرت آنها در جرایم سیاسی حزبی یا گروهی، تعیین‌کننده نمی‌باشد.

۲- یکی از شرایط جنگ و مقابله با بغات و سرکوب نمودن آنها، این است که باغیان دست به قیام مسلحانه و درگیری فیزیکی بزنند و لذا صرف ابراز عقیده و ایجاد تشکل و اجتماع به منظور اعلام نظریات ضدحکومتی تا زمانی که عملاً منجر به قیام مسلحانه نگردیده است، بغی محسوب نمی‌شود و دولت اسلامی نیز به مبارزه و سرکوب آنها اقدام نمی‌کند. در حالی که در جرم سیاسی لزوماً درگیری و قیام مسلحانه نیست که جرم تلقی گردیده و مجازات می‌شود، بلکه بسیاری از جرایم سیاسی اصولاً با درگیری و جنگ همراه نمی‌باشند و دولت می‌تواند براساس مقررات قانونی، انواع جرایم سیاسی را به شکل مقرر مجازات نماید.

۳- چنان‌چه قبلاً اشاره شد، بغی اختصاص به مسلمانان دارد؛ یعنی شورش و قیامی را می‌توان بغی دانست که توسط گروهی از مسلمانان و آن هم به واسطه تأویل نادرست آنها از احکام دین انجام گیرد؛ در حالی که در جرم سیاسی هیچ‌گونه شرطی مبنی بر وجود اعتقاد مذهبی خاص جهت تحقق جرم سیاسی قید نگردیده است و مجرم سیاسی می‌تواند دارای هر مذهب یا اعتقادی باشد.

۴- یکی از شرایط اساسی بغی آن است که شورش بر علیه امام عادل و حکومت مشروع صورت

پذیرد، هر چند که باغیان به واسطه شبهه و پندار نادرستی که دارند، حکومت را نامشروع قلمداد می‌کنند؛ لذا قیام بر ضد حاکم ظالم یا غیرعادل و حکومت‌های نامشروع هیچ‌گاه در اصطلاح فقهی، بغی تلقی نمی‌گردد. جرم سیاسی اعم از بغی است؛ بدین معنا که هم در حکومت‌های مشروع قابل تحقق است که مرتکبان جرایم به واسطه شبهات باطل و جهل مرکب دست به اقداماتی علیه نظام سیاسی حاکم می‌زنند (مانند بغی) و هم در حکومت‌های نامشروع که مرتکبان آن با انگیزه‌های اصلاح‌طلبانه و انسان‌دوستانه در راستای تحقق آرمان‌های والای خود و با آگاهی کامل علیه نظام حاکم به مقابله برمی‌خیزند. لذا جرم سیاسی هر دو مورد را در بر می‌گیرد. اما در مواردی که حکومتی مشروع بوده و مشروعیت خود را نیز از راه صحیح کسب نموده باشد و شخص با آگاهی نسبت به آن علیه نظام سیاسی حاکم دست به اقداماتی بزند، عمل او جرم سیاسی (و همچنین بغی) محسوب نمی‌شود.

بنابراین، با توجه به وجوه اشتراک و همچنین اختلافات فراوانی که بین مفهوم بغی و جرم سیاسی وجود دارد، نمی‌توان بغی را عیناً جرم سیاسی و جرم سیاسی را عیناً بغی دانست، بلکه بغی یکی از مصادیق جرم سیاسی محسوب می‌شود که در حوزه فقه جزایی اسلام قابل بحث و بررسی است.

محاربه و فساد فی الارض

جرم محاربه و افساد فی الارض که گاهی در برخی متون اسلامی با عناوین «حرابه»، «قطع الطریق» یا «سرقت کبری» به کار برده می‌شود، از اقسام جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی بوده و از جمله حدود است که این مطلب مورد اتفاق کلیه مذاهب اسلامی است.^۱

تعریف محاربه

«محاربه» مصدر باب مفاعله است. ثلاثی مجرد آن «حرب» است که با حرکت «راء» به معنای سلب و غارت کردن دیگری و با سکون «راء» به معنای جنگیدن و نزاع - نقیض سلم - می‌باشد و جمع آن «حروب» است.^۲ در لسان العرب آمده است: «الحَرْبُ بالتحریک نهب مال الانسان و ترکه لا شیء له^۳». فاضل مقداد در کنز العرفان می‌گوید: «اصل الحرب السلب و منه حرب الرجل ماله ای سلبه فهو

۱. موسوی بجنوردی، فقه تطبیقی (بخش جزایی)، ص ۲۱۹

۲. معلوف، المنجد، ج ۱، ص ۲۶۵

۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۹۹

محروب و حریب^۱».

در تعریف محاربه در فقه اسلامی میان فقهای امامیه و فرق مختلف اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد؛ حتی فقهای امامیه نیز از نظر واحدی تبعیت نکرده‌اند. دلیل این امر، برداشت‌های متفاوت ایشان از آیه ۳۳ سوره مبارکه مائده است که مهم‌ترین مستند جرم محاربه می‌باشد.

شهید اول در لمعه در تعریف محاربه می‌گوید: «هی تجرید السلاح برأ أو بحراً، لیلاً أو نهاراً، لاخافه الناس فی مصر و غیره، من ذکر أو أنثی، قوی أو ضعیف^۲».

شهید ثانی در شرح آن می‌گوید: «من اهل الریبه أم لا، قصد الاخافه أم لا علی أصح الأقوال^۳» یعنی محاربه عبارت است از برهنه کردن و ظاهرکردن سلاح برای ترساندن مردم، در خشکی باشد یا دریا، در شب باشد یا در روز، در شهر باشد یا در غیر آن، زن باشد یا مرد، قوی باشد یا ضعیف. به تعبیر شهید ثانی، خواه از اهل ریبه (تهمت) باشد یا نباشد و خواه قصد اخافه داشته باشد یا نداشته باشد.

محقق حلی می‌گوید: «المحارب کل من جرّد السلاح لاخافه الناس^۴» یعنی محارب کسی است که به قصد ترساندن مردم سلاح می‌کشد. در جواهر در شرح عبارت محقق آمده است: «أو حمله^۵» یعنی کسی که برای ترساندن مردم سلاح حمل کند هم محارب است. به این ترتیب، حقیقت محاربه همان دست بردن به سلاح یا سلاح کشیدن و قصد ایجاد خوف برای مردم یا ازاله امنیت جامعه است.

امام خمینی (ره) در تعریف محارب می‌گوید: «المحارب هو کل من جرّد سلاحه و جهّزه لاخافه الناس و اراده الافساد فی الأرض^۶» یعنی محارب کسی است که برای ترساندن مردم سلاح خود را برکشد و از غلاف بیرون آورد یا آماده تیراندازی سازد و قصد افساد فی الارض کند.

براساس این نظر، برای تحقق محاربه علاوه بر به کار بردن سلاح و قصد اخافه، قصد افساد در زمین هم شرط است. این نظر مبتنی بر این برداشت از آیه ۳۳ سوره مائده است که موضوع حکم دو جزء دارد: یکی محاربه و دیگری افساد در زمین؛ یعنی عنوان مورد نظر، جرم «محاربه بر وجه فساد» است نه محاربه به تنهایی. بنابراین اگر هر یک از شرایط محاربه و افساد تحقق پیدا نکند، موضوع حکم مذکور در آیه تحقق نیافته است؛ زیرا محاربه و افساد هر یک جزئی از سبب هستند که با تحقق هر دو جزء

۱. سیوری، کنز العرفان، ج ۲، ص ۳۵۲

۲. شهید ثانی، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة، ج ۹، ص ۲۹۰

۳. ج ۹، ص ۲۹۰

۴. ج ۳-۴، ص ۹۵۸

۵. نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۴۱، ص ۵۶۴

۶. ج ۲، ص ۸۸۹

سبب، مسبب یعنی مجازات‌های چهارگانه مذکور در آیه شریفه قابلیت اجرا پیدا می‌کند. در نتیجه براساس این نظر مقوله محاربه و افساد با مجازات آن، مقوله سبب و مسبب است که تحقق جزء السبب موجب اجرای مسبب نمی‌گردد، بلکه مجازات فقط هنگامی قابل اجراست که محاربه منجر به افساد فی الارض گردد و الا اگر محاربه موجب فساد نگردد از شمول حکم آیه خارج است.

علاوه بر این، نظر حضرت امام(ره) باعث می‌شود محارب به دو قسم تقسیم شود: محارب متصف به عنوان فساد و محارب غیرمتصف به عنوان فساد؛ در حالی که ادعای این که حکم آیه شریفه مترتب بر نفس عنوان محارب به‌طور مطلق نمی‌شود، صحیح نیست؛ زیرا عبارت «یسعون فی الارض فساداً» برای بیان وجه ثبوت حکم است و راجع به این نظر است که محارب به دلیل این که در زمین فساد می‌کند، موضوع حکم آیه قرار گرفته است^۱. البته پس از پیروزی انقلاب اسلامی و اجرای قوانین جزایی اسلام و تدوین قانون حدود و قصاص در سال ۱۳۶۱ که در زمان حیات امام خمینی(ره) صورت گرفت و با توجه به این که احکام محاکم انقلاب اسلامی و قانون مجازات اسلامی براساس فتاوی‌ای ایشان تنظیم و اجرا می‌شد، لیکن شرط افساد فی الارض ملاک قرار نگرفت و از نظر اصولی نیز به نظر می‌رسد شرط مذکور با ظاهر آیه و عمومیت آن موافق نیست.

نتیجه‌گیری

با بررسی معنای بغی، مستندات آن و شرایطش، بغی یکی از مصادیق جرم سیاسی محسوب می‌گردد و طبق آیه ۹ حجرات طبق نظر فقهای شیعه و سنی بر وجوب مقابله با بغات است و همان‌طور که گفته شد بغی یکی از مصادیق ظلم است و مبارزه با آن از باب مقدمه واجب، واجب می‌شود؛ زیرا مرتفع نمودن موانع قدرت مقدمه حکومت و برقراری امنیت است. از طرفی هم سیره امیرالمؤمنین حضرت علی(ع) در جنگ جمل، صفین و نهروان این بود که آغازگر جنگ نبودند و تا از فرمان سرپیچی نمی‌کردند با آنان به جنگ نمی‌پرداختند؛ بنابراین به طریق اولی نمی‌توان کسی را که در اطاعت و فرمان حاکم عادل است اما از کارهای وی انتقاد نموده و اشتباهاتش را گوشزد کرده باغی دانست؛ زیرا عنصر مادی جرم سیاسی سوءنیت نیست بلکه سوء ادراک است و باید با مجرم سیاسی به‌طور مشفقانه برخورد کرد.

۱. فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، ص ۵۰۱

منابع

- قرآن کریم

- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.

۱. ابن ادريس حلی، ابی جعفر محمد بن منصور، ۱۴۱۰ ق.، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲. ابن براج طرابلسی، قاضی عبدالعزیز، ۱۴۰۶ ق.، المهذب، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۳. ابن حزم اندلسی، ابو محمد علی بن احمد بن سعید، بی تا، المحلی بالآثار، بیروت، دار الجیل.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۲ ق.، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم.
۵. امام خمینی، روح الله، ۱۳۷۹، تحریر الوسیله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ و نشر عروج.
۶. امامی کاشانی، محمد، «بررسی نظریات فقهی شورای نگهبان»، فصلنامه رهنمون، ش ۴ و ۵.
۷. الجزیری، عبدالرحمن، ۱۴۱۰ ق.، الفقه علی المذاهب الاربعه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۸. حر عاملی، محمد بن الحسن، ۱۴۱۲ ق.، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ ششم.
۹. سیدمرتضی، علی بن الحسین، ۱۴۱۷ ق.، مسائل الناصریات، رابطه الثقافه و العلاقات الاسلامیه.
۱۰. سیوری، جمال الدین مقداد بن عبدالله (فاضل مقداد)، کنز العرفان فی فقه القرآن.
۱۱. شهید اول، محمد بن مکی، بی تا، اللمعه الدمشقیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم.
۱۲. شهید ثانی، زین الدین علی جبعی عاملی، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم.
۱۳. شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، بی تا، المبسوط فی فقه الامامیه، المکتبه المرتضویه.
۱۴. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۶۷، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
۱۵. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، ۱۴۱۹ ق.، تذکره الفقهاء، قم، مؤسسه آل بیت، چاپ اول.
۱۶. عوده، عبدالقادر، التشریع الجنائی الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی.
۱۷. فاضل لنکرانی، محمد، ۱۴۰۶ ق.، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله (کتاب الحدود)، قم، المطبعه العلمیه، چاپ اول.
۱۸. فتحی بهنسی، احمد، ۱۴۰۹ ق.، المسئولیه الجنائیه فی الفقه الاسلامی، بیروت، دار المشروق، چاپ دوم.

۱۹. کاشف الغطاء، جعفر، ۱۳۸۰ ش.، کشف الغطاء عن مبهمات شریعه الغراء، قم، انتشارات بوستان کتاب قم، چاپ اول.
۲۰. محقق کرکی، علی بن حسین، ۱۴۱۱ ق.، جامع المقاصد فی شرح القواعد، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چاپ اول.
۲۱. محقق حلی، نجم‌الدین جعفر بن الحسن، ۱۴۱۳ ق.، مختصر النافع، قم، مؤسسه البعثت، چاپ اول.
۲۲. مروارید، علی اصغر، ۱۴۱۰ ق.، سلسله الینابیع الفقہیہ، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، چاپ اول.
۲۳. مغنیه، محمدجواد، بی تا، فقه الامام جعفر الصادق(ع)، قم، انتشارات قدس.
۲۴. محقق اردبیلی، ملا احمد، ۱۴۰۹ ق.، مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الازهان، قم، مؤسسه النشر اسلامی، چاپ اول.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۸، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفدهم.
۲۶. معلوف، لوئیس، المنجد، ترجمه محمد بندرریگی، تهران، انتشارات ایران، چاپ دوم.
۲۷. موسوی بجنوردی، محمد، ۱۳۸۲، فقه تطبیقی (بخش جزایی)، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، چاپ اول.